

The Expressive Miraculousness of the Holy Quran Concealed in the Literary Style of Noun-Verb Conversions: A Study Based on Jacobsen's Functionalist Theory

Mojtaba Emranipour^{1}, Mehran Gholam Alizadeh²*

1. Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran
2. PhD Student in Arabic language and literature, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran

(Received: April 18, 2020; Accepted: October 26, 2020)

Abstract

In their examination of the miraculousness of the Qur'ān, scholars and thinkers have been paying a special attention to its expression and style for a long time. Numerous studies have been carried out in this regard in which the divinity of the source of this unique Scripture is evidently revealed. As one of the most essential methods of expression used by the noble Qur'ān, 'udūl (conversion) means changing the linguistic context and the speech style. This concept has various types that have been classified by rhetoric scholars. These include switching from truth to metaphor; from close, easy propositions to distant, complex ones; and from one verb/noun form to another verb/noun form. Various purposes have also been suggested for these various types of conversions. Similarly, linguists emphasize the secondary purposes of linguistic techniques. Roman Jacobsen, the famous Russian linguist, calls the secondary purposes as linguistic functions. He considers six roles for language, namely phatic, emotive, aesthetic/poetic, conative, metalingual, and referential. The study at hand aimed to analyze the purposes of converting nouns and verbs to each other in the noble Qur'ān based on Jacobsen's functionalist theory and to look at the miraculousness of the Qur'ān from this viewpoint. This examination showed that conversion in every verse of the Qur'ān causes the addressee to make mental exploration and reflection, one which is among the main purposes of the sublime God in the noble Qur'ān. The findings show that the implication of noun on the affirmation and that of the verb on renewal and contingency have had the largest representation in these verses. On the other hand, in some verses, in addition to semantic implication, the observation of the distance between the verses has also been taken into consideration. The six functions of language sometimes overlap, while in other cases the conversion leads to overemphasis on one of the functions. These findings all indicate the expressive miraculousness of the noble Qur'ān and prove the divine source of this heavenly Scripture.

Keywords: Quran, miracle, rhetoric, conversion, linguistic functions, Jacobsen.

*Corresponding Author: emranipour@ut.ac.ir

اعجاز بیانی قرآن کریم در پساپردۀ اسلوب ادبی عدول بین اسم و فعل (با تکیه بر نظریه نقش‌گرایی یاکوبسن)

مجتبی عمرانی پور^{۱*}، مهران غلامعلی زاده^۲

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۵)

چکیده

صاحبان علم و اندیشه در بررسی اعجاز قرآن کریم از دیرباز تاکنون به بخش بیان و اسلوب آن توجه ویژه‌ای داشته‌اند. در این زمینه پژوهش‌های ارزشمندی انجام گرفته است که از این طریق ربانی بودن مصدر این متن بی‌نظیر نیز نمودی بارز دارد. عدول به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین شیوه‌های بیانی قرآن کریم به معنای تغییر در سیاق و اسلوب کلام است، که خود گونه‌های مختلفی دارد و اندیشمندان علم بلاغت به دسته‌بندی آن پرداخته‌اند. از جمله عدول از حقیقت به مجاز، عدول از تعابیر نزدیک و آسان به تعابیر دور و پیچیده، عدول از یک صیغه به صیغه دیگر در فعل‌ها و اسم‌ها که اغراضی را نیز برای آن بیان کرده‌اند. زبان‌شناسان نیز به اغراض فرعی تکنیک‌های زبانی تأکید دارند. رومن یاکوبسن زبان‌شناس بنام روسی از اغراض فرعی به‌عنوان نقش‌های زبانی یاد می‌کند. وی برای زبان شش نقش ترغیبی، عاطفی، ادبی، همدلی، فرازبانی و ارجاعی در نظر گرفته است. پژوهش حاضر سعی دارد با تکیه بر نظریه نقش‌گرایی یاکوبسن، اغراض عدول بین اسم و فعل در قرآن کریم را بررسی و تحلیل کند و از این دریچه به اعجاز بیانی قرآن بنگرد. این بررسی نشان می‌دهد که عدول در هر یک از آیات، مخاطب را دچار کاوش ذهنی و تعقل و تدبیر می‌کند؛ تعقل و تدبیری که از اهداف اساسی خداوند متعال در قرآن کریم است. نتایج نشان می‌دهد که دلالت اسم بر ثبوت و فعل بر تجدد و حدوث، بیشترین نمود را در این آیات داشته و در برخی آیات علاوه‌بر دلالت معنایی، رعایت فاصله آیات نیز مدنظر بوده است. نقش‌های شش‌گانه زبان گاهی با هم همپوشانی دارند و در برخی موارد، عدول صورت‌گرفته بیش از یک نقش را نمود بخشیده است که همه این موارد بیانگر اعجاز بیانی قرآن کریم و ثابت‌کننده مصدر ربانی این کتاب آسمانی است.

واژگان کلیدی

اعجاز، بلاغت، عدول، قرآن کریم، نقش‌های زبانی، یاکوبسن.

۱. مقدمه

اعجاز قرآن کریم حقیقتی آشکار است که خود هدف و غایت نیست، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف اصلی است. از مهم‌ترین اهداف بررسی اعجاز قرآن اثبات ربانی بودن مصدر آن است تا به همگان ثابت شود که این گفته‌های پرمغز در قالب چنین اسلوب بی‌همتایی کلام پیامبر اکرم (ص) نیست، بلکه از سرچشمه‌ای جاری می‌شود که اصل و اساس هر کلام و نطقی است. گرایش‌ها و نظریات زیادی در بررسی اعجاز قرآن کریم ظهور یافت و ابعاد متعددی برای اعجاز این کتاب آسمانی مطرح شد. از جمله اعجاز تاریخی، اعجاز علمی، اعجاز تشریحی، اعجاز طبی، اعجاز نفسی، اعجاز موسیقایی، اعجاز فلکی و ... اما همگان بر این نظریه اتفاق دارند که نمود بارز اعجاز قرآن کریم در بعد بیانی آن است (الخالدی، ۲۰۰۰: ۶) و از این طریق تلاش کرده‌اند تا ثابت کنند که قرآن کریم مصدري ربانی دارد.

یکی از اسلوب‌های بیان در قرآن کریم عدول است. عدول در لغت به معنای میل کردن یا برگشتن از کسی یا چیزی، بازگردیدن به سوی کسی، بازگشت از رأی و عقیده است (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ماده عدل) و در اصطلاح به معنای تغییر در سیاق و اسلوب کلام است و یکی از شیوه‌های زبانی به حساب می‌آید که در فرایند ارتباط و معنا تأثیر بسزایی دارد. عدول گونه‌های مختلفی از جمله عدول از حقیقت به مجاز، عدول از تعابیر نزدیک و آسان به تعابیر دور و پیچیده، عدول از یک صیغه به صیغه دیگر در فعل‌ها و اسم‌ها، دارد (العلوی، ۱۴۳۳ق، ج ۲: ۷۱ و ۷۲) و برخی دایره عدول را وسیع‌تر دانسته و برای آن انواع دیگری مانند عدول در صیغه، عدول در عدد (مفرد، مثنی، جمع) ذکر کرده‌اند (الطبل، ۱۴۱۸ق: ۵۵). عدول در صیغه‌ها شامل تغییر در زمان افعال (ماضی، مضارع و امر)، تغییر در صیغه‌های فعل (مجرد و مزید)، تغییر در صیغه‌های اسم، تغییر میان صیغه فعل و اسم و تغییر در معلوم و مجهول است (الطبل، ۱۴۱۸ق: ۵۶).

اندیشمندان بلاغت برای این گونه‌های مختلف عدول، اغراضی ذکر کرده‌اند. زبان‌شناسان نیز درصددند تا پیوند محکمی میان مطالعات ادبی و یافته‌های علمی برقرار کنند. در این زمینه علم زبان‌شناسی معاصر تأکید کرده است که هدف از به‌کارگیری زبان و

اسلوب گوناگون، تنها ایجاد ارتباط نیست و همراه با انتقال اندیشه اغراض دیگری بین فرستنده و گیرنده نمود دارد که از این اغراض با عنوان نقش‌های زیبایی یاد شده است. کامل‌ترین این نقش‌ها (اغراض)، نقش‌هایی است که زبان‌شناس معروف روسی، رومن یاکوبسن (۱۸۹۶) معرفی کرده است. شش نقشی که رومن یاکوبسن معرفی می‌کند عبارت‌اند از: نقش ترغیبی، عاطفی، همدلی، ادبی، فرازبانی و نقش ارجاعی (رمزی).

یکی از متون در دست بشر که همواره مورد توجه اندیشمندان بی‌شماری قرار گرفته، قرآن کریم است. چیدمان کلمات در قرآن بسیار قابل تأمل است و نیز در این هندسه، نقشی که هریک از واژگان، عبارت‌ها و جمله‌ها در قیاس با دیگر موارد مشابه بازی می‌کنند، درخور تأمل است. پژوهش حاضر سعی دارد تا با تکیه بر الگوی یاکوبسن، به بررسی اسلوب عدول بین اسم و فعل در قرآن کریم بپردازد تا گام کوچکی در راستای اعجاز بیانی قرآن کریم و جنبه کاربردی بلاغت در حوزه ارتباط بردارد و سند دیگری را در خصوص ربانی بودن مصدر قرآن کریم عرضه دارد.

۲. اهداف و ضرورت پژوهش

۱. بیان نمونه‌ای از اعجاز بیانی قرآن کریم در پساپردۀ فن ادبی عدول بین اسم و فعل و نظریات معاصر زبان‌شناسی؛
۲. برداشتن گامی کوچک در راستای روشن‌تر ساختن ربانی بودن مصدر قرآن کریم؛
۳. نشان دادن پیوند میان نقش‌های شش‌گانه زبان با اسلوب عدول بین اسم و فعل در قرآن کریم در راستای اعجاز بیانی آن؛
۴. بررسی چگونگی بروز یافتن این نقش‌ها در اسلوب عدول بین اسم و فعل در قرآن کریم در راستای اعجاز بیانی آن؛
۵. بررسی کاربردی بودن بلاغت در حوزه ارتباطات بین‌فردی؛
۶. به آزمون گذاشتن نظرهای جدید در حوزه نقش‌گرایی و دریافت امکانات تعبیری زبان عربی بر مبنای قرآن کریم در راستای اعجاز بیانی آن؛

۷. فراهم کردن بستر مناسب برای اشباع تمایلات کسانی که به تعبیرهای متوازن و متقابل می‌اندیشند؛

۸. ارائه زیبایی‌های متن قرآن و توانمندی‌های تعبیری تا خود نمونه و الگویی برای مطالعات ادبی در راستای اعجاز بیانی آن باشد.

۳. پرسش‌های پژوهش

۱. اعجاز بیانی قرآن کریم چگونه در اسلوب ادبی و بلاغی عدول بین اسم و فعل نمود یافته است؟

۲. گونه‌های عدول بین اسم و فعل در قرآن چیست؟

۳. اسلوب عدول چه تأثیری در نمود یافتن نقش‌های شش‌گانهٔ زبانی داشته است و این نقش‌های زبانی که از یافته‌های علم نوین زبان‌شناسی به حساب می‌آید، چگونه در قرآن کریم نمود می‌یابد و بعد اعجاز بیانی آن کتاب بی‌همتا را پررنگ می‌کند؟

۴. کارکرد شیوهٔ عدول و اثر آن بر مخاطب چیست؟

۴. پیشینهٔ پژوهش

بررسی سبک قرآن کریم از دریچهٔ صنعت التفات همواره برخی توجه پژوهشگران را به خود مشغول داشته است از جملهٔ این پژوهش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اسلوب الالتفات فی البلاغة العربیة نوشتهٔ حسن طبل. ایشان در این کتاب تنها به دسته‌بندی انواع عدول و ذکر نمونه‌های قرآنی آنها پرداخته است. در واقع تحلیلی به آن شکل که این پژوهش به آن پرداخته، صورت نگرفته است.

نظریهٔ نقش‌های زبانی نیز در مقالاتی از جمله مقالات زیر بررسی شده است:

«عوامل مؤثر در ایجاد نقش ترغیبی زبان در قصاید ناصر خسرو»، نوشتهٔ مرتضی

محسنی و مهدی صراحتی جویباری، *کاوش‌نامهٔ زبان و ادبیات فارسی*، ج ۱۷، ش ۳۳، ۱۳۹۵

«بررسی ساختار ادب غنایی از دیدگاه زبان‌شناسی با تکیه بر نظریهٔ نقش‌های زبانی»

یاکوبسن»، نوشته کورش صفوی و همکاران، متن پژوهی ادبی، دوره ۲، ش ۶۹، پاییز ۱۳۹۵.

«بررسی نقش عاطفی زبان ادبی در غزلیات حافظ شیرازی با تکیه بر نظریۀ ارتباط یاکوبسن» نوشته مریم بختیاری و علی اکبر باقری خلیلی، دانشگاه مازندران، ۱۳۹۱.

«بررسی نقش ترغیبی زبان ادبی در غزلیات حافظ شیرازی با تکیه بر نظریۀ ارتباط یاکوبسن»، نوشته ساناز آزاری و علی اکبر باقری خلیلی، دانشگاه مازندران، ۱۳۹۲.

در هر کدام از مقالات ذکر شده پژوهشگران محترم تنها به بررسی یکی از شش نقش زبانی معرفی شده از سوی رومن یاکوبسن پرداخته‌اند که حوزه تحقیق آنها نیز مختص متون ادبی فارسی بوده است.

«نقش‌های شش‌گانه زبانی در ادبیات تعلیمی با تکیه بر یکی از قصاید سنایی»، نوشته محمد آهی و مریم فیضی، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال پنجم، ش ۲۰، زمستان ۱۳۹۲، ص ۲۱۹-۱۸۷.

پژوهشگران در این مقاله همراه با تحلیل واژگان ابیات، به چگونگی نمود یافتن هر کدام از نقش‌های شش‌گانه زبانی در یکی از قصاید سنایی پرداخته‌اند.

«بررسی مشابهت‌های علم معانی و نظریۀ ارتباط یاکوبسن با تکیه بر آیات قرآن کریم»، نوشته احمد رضا ذاکری و فاطمه صالحی، پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، ج ۴، ش ۱، ۱۳۹۴.

نویسندگان این مقاله به بررسی جملات خبری و انشایی و اغراض آنها و تلفیق نقش‌های شش‌گانه زبانی با این جملات پرداخته‌اند و پژوهشی در مورد عدول شکل نگرفته است. نیز در لابه‌لای تفاسیر قرآن ردپای زیبایی‌ها و اغراض عدول دیده می‌شود، اما مقاله‌ای که به‌طور مجزا به عدول بین اسم و فعل، تحلیل آن در آیات قرآن و بررسی نقش‌های شش‌گانه زبانی در آن پرداخته باشد، یافت نشد.

۵. نظریۀ نقش‌گرای رومن یاکوبسن

رومن یاکوبسن در عرصۀ زبان‌شناسی و ادبیات انتقادی نظریه‌های فراوانی دارد. نظریۀ ارتباط

او از منسجم‌ترین طرح‌های ارتباطی است. یاکوبسن در مقاله‌ای با عنوان «زبان‌شناسی و شعرشناسی» شش جزء تشکیل‌دهنده فرایند ارتباط: گوینده، مخاطب، مجرای ارتباطی، رمز، پیام و موضوع، زبان را دارای شش نقش متفاوت می‌داند که مکمل یکدیگرند و در این زمینه شش نقش را معرفی می‌کند.

۵.۱. نقش ترغیبی

در نقش ترغیبی زبان، جهت‌گیری پیام به سمت شنونده (مخاطب) است. گوینده پیامی را به شنونده منتقل می‌کند که به کنش از سوی شنونده منجر می‌شود. شکل بارز نقش ترغیبی را می‌توان در جملات امری مشاهده کرد و در بعضی موارد جملات خبری نیز می‌توانند از نقش ترغیبی برخوردار باشند. در این نقش، عمل فرستنده پیام یا همان گفته‌پرداز بسیار مهم است. «گفته‌پرداز بیش از هر چیز از نوعی توانش معنایی برخوردار است. این توانش به این علت معنایی تلقی می‌شود که محتوایی مشخص و قطعی دارد، اما داشتن چنین توانشی برای اثرگذاری بر مخاطب یا همان گفته‌خوان کافی نیست. گفته‌پرداز باید علاوه بر این از توانش دیگری که ژوزف کورتز آن را توانش کیفی می‌خواند برخوردار باشد» (شعیری، ۱۳۹۱: ۴۵).

۵.۲. نقش عاطفی

در نقش عاطفی زبان، به اعتقاد یاکوبسن جهت‌گیری پیام به سمت گوینده است. این نقش زبان تأثیری از احساس خاص گوینده را به وجود می‌آورد، خواه این احساس حقیقی باشد و خواه گوینده وانمود کند که چنین احساسی دارد.

۵.۳. نقش همدلی

در همدلی جهت‌گیری پیام به سمت مجرای ارتباطی است. در این نقش پیام‌هایی موردنظرند که نقش اصلی‌شان عبارت است از ایجاد ارتباط، تداوم آن یا قطع ارتباط، حصول اطمینان از برقراری مجرای ارتباط یا جلب توجه مخاطب و اطمینان از اینکه او همچنان به گفته‌هایش توجه دارد. در این مورد می‌توان به عبارتی مانند صدایم را شنیدی؟ اشاره کرد.

۵.۴. نقش ادبی (شعری)

در این نقش جهت‌گیری پیام به سمت خود پیام است و شکل ظاهری پیام بیشتر مورد توجه است. یاکوبسن این نقش زبان را نقش شعری یا شعریت می‌نامد و چنین می‌نگارد که وقتی سخن از شعریت به میان می‌آید، زبان‌شناسی نمی‌تواند خود را به شعر محدود کند. وی در ادامه می‌گوید هر فرد در کاربرد روزمره از زبان نیز این نقش را به‌کار می‌برد، وقتی کسی از صفت هولناک برای توصیف صحنه تصادفی استفاده می‌کند، در واقع از این نقش ادبی بهره گرفته است (یاکوبسن، ۱۳۸۰: ۲۲).

۵.۵. نقش فرازبانی

در نقش فرازبانی جهت‌گیری پیام به سمت رمزگان است. به اعتقاد یاکوبسن هر گاه گوینده یا مخاطب یا هر دوی آنها احساس کنند لازم است از مشترک بودن رمزی که استفاده می‌کنند مطمئن شوند، جهت‌گیری پیام به سوی رمز خواهد بود. در چنین شرایطی زبان درباره خود زبان به‌کار می‌رود و نیز در فرهنگ‌های توصیفی از این نقش زبان بهره گرفته می‌شود.

۵.۶. نقش ارجاعی

در نقش ارجاعی زبان جهت‌گیری پیام به سمت موضوع پیام یا گزاره است که در پاره‌گفتار تولیدشده از سوی گوینده نهفته است. «هیچ‌گاه نمی‌توان به ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه بین گفته‌پرداز و گفته‌خوان معتقد بود. هر ارتباط تعاملی نیازمند واسطه‌ای است و این واسطه همان گفته، یعنی محصول فعالیت گفته‌پرداز است» (شعیری، ۱۳۹۱: ۴۴). یاکوبسن بر این نکته تأکید می‌کند که تمایز میان نقش ارجاعی و ترغیبی زبان از طریق امکان تشخیص صدق و کذب گفته، مشخص می‌شود. در این نقش همه عناصر و اجزای یک جمله در جهت تبیین و توضیح موضوع مورد بحث، ترکیب می‌شوند و شنونده را به موضوع اصلی ارجاع می‌دهند. به اعتقاد رومن یاکوبسن «در سه نقش اولیه، یعنی نقش‌های ترغیبی، عاطفی و همدلی، گیرنده و فرستنده پیام نمود بارزی دارند و در سه نقش دیگر، یعنی ادبی، فرازبانی و رمزی پیام در کانون توجه قرار می‌گیرد» (یاکوبسن، ۱۹۹۳: ۲۷).

۶. زیبایی‌شناسی عدول بین اسم و فعل و کارکرد نقش‌های زبانی

در این پژوهش عدول‌های صورت‌گرفته بین اسم و فعل در قرآن کریم به پنج قسم تقسیم شده‌اند که به بررسی و تحلیل هر کدام می‌پردازیم. شایان ذکر است که در همه آیات از ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی استفاده شده است.

۶.۱. تفاوت در حال با صاحب حال مشترک

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يَمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ»
(الملک: ۱۹).

«آیا به پرندگانی که بالای سرشان است، و گاه بال‌های خود را گسترده و گاه جمع می‌کنند، نگاه نکردند؟! جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی‌دارد، چراکه او به هر چیز بیناست.»

در این آیه شریفه صاحب حال واژه «الطیر» است و عدول در دو واژه «صاففات» و «یقبضن» که حال هستند، صورت گرفته است. در این آیه یکی از این دو حال به صورت اسم (صاففات) و دیگری به صورت فعل (یقبضن) ذکر شده است. بررسی تفسیرها از جمله کشاف زمخشری در ذیل این آیه حاکی از این است که «اصل در پرواز باز کردن بال‌هاست، چراکه پرواز پرندگان همانند شنای ماهیان است و اصل در شنوری گشودن باله است، پس آنچه در پرواز اصل است، به صورت اسم آمده و آنچه غیر اصل می‌باشد، به صورت فعل ذکر شده است» (الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۵۸۱).^۱

براساس تفسیر ذکرشده، این آیه بر اصل و فرع بودن آنها دلالت دارد. باز کردن پرها و بال‌ها اصل اول پرواز است. به عبارت دیگر، برای اینکه پروازی شکل گیرد، هر پرنده‌ای در ابتدا باید بال‌هایش را بگشاید و صاف کند و سپس با باز و بسته کردن آنها اوج می‌گیرد و وقتی به اوج رسید، دوباره بال‌ها صاف و بدون حرکت می‌مانند و گاهی به علت کم شدن

۱. همچنین رک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰: ۵۹۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵: ۱۹؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۹: ۳۷.

ارتفاع بال‌ها باز و بسته می‌شود تا پرندگان در اوج بمانند، پس گویی صاف کردن بال‌ها برای پرواز و ماندن در آسمان، اصل و باز و بسته کردن لحظه به لحظه آنها، فرع است. ویژگی و دلالت دیگری که اندیشمندان برای اسم و فعل آمدن مسند ذکر کرده‌اند، این است که «جمله‌ای که مسند آن اسم باشد بر ثبوت و جمله‌ای که مسند آن فعل است بر تجدد و حدوث دلالت دارد» (السامرائی، بی‌تا، ج ۱: ۱۵).

بنابر این نظریه می‌توان گفت خداوند متعال نوعی تصویرگری ایجاد کرده است. ثبوتی که برای اسم آمدن مسند ذکر شده است، بر همان اصل بودن دلالت دارد که در آیه ۱۹ سوره مبارکه الملک ذکر کردیم؛ یعنی اینکه باز کردن بال‌ها به‌منظور پرواز یک اصل ثابت در بین تمام پرندگان است. اما وقتی در خود واژه (ثبوت) تفکر و تدبیر می‌کنیم، به سکون و عدم دگرگونی می‌رسیم. مثلاً وقتی گفته می‌شود (الله عالم)، بدین معناست که علم خداوند هیچ تغییری در آن صورت نمی‌گیرد و کم و زیاد نمی‌شود، پس از حالتی به حالت دیگر در نمی‌آید و وقتی گفته می‌شود (الله یحب المؤمنین)، بدین معناست که هر انسانی به اندازه لیاقت و اطاعت و ایمانی که دارد، محبت خدا را کسب می‌کند و به او نزدیک می‌شود، یعنی اینکه برخی سهم بیشتری از محبت خداوند را می‌برند و برخی از محبت کمتری برخوردار می‌شوند. در این آیه نیز چه‌بسا ثبوتی که در اسم آمدن واژه (صافات) نمود پیدا کرده است، نوعی سکون و عدم انتقال از حالتی به حالت دیگر و از وضعی به وضع دیگر را برای ما به تصویر بکشد، بدین صورت که وقتی پرندگان بال‌هایشان را باز می‌کنند، برای مدتی بدون هیچ حرکتی بال‌ها ثابت می‌مانند که این ثبوت و عدم تغییر در اسم آمدن واژه «صافات» نمود یافته است و در واقع گویای روندی ثابت و ساکن است و وقتی به سرعت بال‌هایشان را باز و بسته می‌کنند، در حالت و وضعیت بال‌های آنها نوعی دگرگونی و تغییر وضعیت ایجاد می‌شود و واژه «یقبضن» که بر تجدد و حدوث دلالت دارد، این تغییر وضعیت لحظه به لحظه را به تصویر کشیده است.

با توجه به آنچه در مورد دو واژه «صافات» و «یقبضن» ذکر شد، در این آیه شریفه نقش ارجاعی زبان نمود می‌یابد. در این نقش «مسئله اساسی همانا فرمول‌بندی اطلاعات

حقیقی، عینی، قابل مشاهده و اثبات پذیر در باب مرجع پیام است» (گیرو، ۱۳۸۰: ۲۰). در این کارکرد زبانی عامل «موضوع» بر دیگر عوامل ارتباط زبانی برتری دارد. «وقتی از موضوعی قابل درک سخن می‌گوییم و قصدمان انتقال مفاهیم خاصی به مخاطب است، با نقش ارجاعی زبان مواجهیم در این نقش تمامی عناصر یک جمله در جهت انتقال این مفاهیم است» (یاکوبسن، ۱۹۹۳: ۴۴). در این آیه شریفه نیز اسم آمدن واژه «صافات» و فعل آمدن واژه «یقبضن» با توجه به دلالت‌هایی که برای اسم و فعل ذکر شده است، پیام آیه را به مخاطب منتقل کرد. چنین چینش و انتخاب بی‌نظیری از کلمات و ترکیب‌های به‌کاررفته، همگی گویای بعد بیانی اعجاز قرآن کریم است.

۶.۲. تفاوت در حال با صاحب حال مختلف

«إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ * وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً، كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ» (ص: ۱۸ و ۱۹)

«ما کوه‌ها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می‌گفتند * پرندگان را نیز دسته‌جمعی مسخر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند)؛ و همه اینها بازگشت‌کننده به سوی او بودند.»

در این آیه شریفه اعجاز بیانی در عدول بین دو حالی شکل گرفته است که هر کدام صاحب حال جداگانه‌ای دارند. بدین‌صورت که در آیه ۱۸ صاحب حال، لفظ «الجبال» است و حال برای آن به‌صورت فعل «یسبحن» آمده و در آیه ۱۹ صاحب حال، لفظ «الطیر» است که حال برای آن به‌صورت اسم «محشورَةً» آمده است.

ابن عاشور در ذیل این آیه چنین آورده است:

« فعل آمدن واژه "یسبحن" بر این نکته اشاره دارد که تسبیح در دو وقت (شامگاه و صبحگاه) صورت می‌گیرد و اسم آمدن واژه "محشورَةً" به معنای همیشگی و پیوسته بودن تسخیر و رام بودن است» (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۲۹: ۳۷).

اسم بودن حال بدون قید زمانی آمده و ثبوت و همیشگی بودن آن تقویت شده است. درحالی‌که فعل بر زمان دلالت دارد و دو قید «بالعشی» و «الاشراق» این تأکید زمانی را قطعی و بیشتر می‌کند.

«اگر گفته شود چرا خداوند متعال واژه "محشورۀ" را به صورت فعل (یحشرن) ذکر نکرد تا بین هر دو حال مطابقت وجود داشته باشد؟ جواب این است که اسم بودن واژه محشورۀ دلالت بر قدرت خداوند دارد» (کاشانی، ۱۴۲۳ق، ج ۶: ۱۵). قدرتی که در این تفسیر از آن یاد شده، بدین صورت نمود پیدا می کند که «ال» در واژه «الطیر»، «ال» استغراق است و بدین معناست که خداوند متعال همه پرنندگان دنیا از هر نوعی را مسخر خود کرده است. همانا این جانیشینی و جایگزینی واژگان به لحاظ زبانی و معنایی، نقش ارجاعی زبان را یادآور می شود. «در این بخش متن براساس مشخصه های زبان شناختی اعم از آواشناسی، واج شناسی، نحو، ساخت واژه یا صرف و معنی شناسی و تا حدودی کاربردشناسی توصیف و تحلیل می شود» (فرکلاف، ۲۰۰۱: ۲۲). در واقع در نقش توصیفی یا همان ارجاعی زبان، تمامی عناصر یک متن اعم از واژگان، ساختار، بافت درون متنی و برون متنی مورد توجه قرار می گیرد تا همگی مخاطب را به هدف خاصی که نویسنده/گوینده مدنظر دارد، سوق دهند.

۳.۶. تفاوت در خبر با مسندالیه واحد

۱. «ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (المؤمنون: ۱۵ و ۱۶)

«سپس شما بعد از آن می میرید* سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید.»

در این آیه شریفه دو واژه «لَمَيِّتُونَ و تُبْعَثُونَ» در نقش خبرند، برای واژه «إِنَّكُمْ» که یکی از این دو خبر به صورت اسم و دیگری به صورت فعل ذکر شده است. همان طور که در آیه قبل ذکر شد، مسند اگر به صورت جمله اسمیه بیاید، دال بر ثبوت و دوام است. در این آیه نیز واژه «میتون» به صورت اسم آمده است تا قطعیت فرا رسیدن مرگ همگان و جاودانه نبودن انسان ها را در این دنیای فانی به آنها یادآوری کند. «خداوند متعال با آوردن واژه «میتون» به صورت اسم، به انسان ها تأکید کرده است که مرگ در مقابل اوست و نباید از آن غافل شود» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۵۵۳). انسان به گونه ای در این دنیای فانی غرق شده است که گویا عمری جاودانه دارد و باید تمام دنیا را به هر قیمتی که شده به چنگ خود درآورد و در این زمینه، مرگ حتمی خود را به کلی از یاد برده است. پس خداوند متعال با عنایت بر اینکه انسان موجودی است فراموش کار که این غفلت و فراموشی در تمام نسل ها

و فصل‌ها همواره با او بوده و خواهد بود، به او تأکید کرده که مرگی در پیش دارد. اما وقتی از جهان پس از مرگ سخن به میان می‌آورد، با توجه به اینکه تردید در آن بیش از قضیه مرگ است، هیچ‌گونه تأکیدی به کار نمی‌برد و حتی واژه «تبعثون» را به صورت فعل که بر تجدد و حدوث دلالت دارد، می‌آورد. خداوند متعال بارها به انسان گوشزد کرده که او را بیهوده نیافریده است تا به حال خود رهايش کند، پس حجت بر همگان تمام است. خداوند حکیم و مدبر با اسم نیاوردن واژه «تبعثون» و تأکید نکردن این قضیه، به بندگان خود فهمانده است که در آن حتی کوچک‌ترین شکی نباید به خود راه بدهند، چه رسد به اینکه منکر آن شوند و بخواهند آن را تماماً رد کنند که باری تعالی با استفاده از تأکیدهای مختلفی با انکار آنها مخالفت ورزد. در اینکه خداوند متعال با استفاده از چنین اسلوبی قصد داشته حقیقتی را که خود بهتر از هرکسی بر آن واقف است به همگان گوشزد کند، بیان‌کننده نقش عاطفی زبان است. اگر جهت‌گیری پیام به سمت فرستنده پیام باشد، نقش عاطفی زبان برتری دارد. این کارکرد زبانی بیانگر نگرش و احساس درونی گوینده نسبت به موضوعی است که درباره آن سخن می‌گوید. «این کارکرد زبانی نمایانگر احساس مستقیم گوینده از موضوعی است که در موردش صحبت می‌کند، این نقش زبان بیانگر احساس عاطفی خاصی است که می‌تواند واقعی باشد، یا این چنین وانمود شود» (یاکوبسن، ۱۳۸۰: ۲۶۳).

۲. «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَى مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَى ذَلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ تُوْفِكُون» (الانعام: ۹۵)

«خداوند، شکافنده دانه و هسته است؛ زنده را از مرده خارج می‌سازد، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؛ این است خدای شما! پس چگونه از حق منحرف می‌شوید.»
در این آیه همچون آیه قبل که ذکر شد، برای مسندالیه واحد، دو نوع خبر آمده است؛ بدین شکل که در این آیه شریفه «الله» مسندالیه است و دو خبر آن، یکی به صورت اسم (فالق) و دیگری به صورت فعل (یخرج) آمده و واژه «مخرج» نیز عطف به «فالق» است که باز به صورت اسم آمده است.

وقتی از دریچۀ کتاب‌های تفسیر به این آیه شریفه می‌نگریم، در مورد دو واژه «حی» و «میت» دلالت‌هایی ذکر شده است. از جمله اینکه گفته‌اند:

منظور از «حی» انسان مؤمن و منظور از «میت» انسان کافر است. «منظور از بیرون کردن زنده از مرده و به عکس، به وجود آوردن مؤمن از صلب پدر کافر، و بیرون آوردن کافر از صلب مؤمن است» (الطباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷: ۲۸۷).

پیش از ورود به بحث شایسته است به انواع جمله از دریچۀ نگاه اندیشمندان عرصۀ بلاغت اشاره‌ای داشته باشیم. ایشان برای ایراد سخن، سه شیوه ذکر کرده‌اند:

الف) جمله ابتدایی: این نوع از ایراد که بدون تأکید است، برای مخاطبی آورده می‌شود که تردید و انکاری نسبت به موضوع ندارد؛

ب) جمله طلبی: این نوع از شیوه ایراد که معمولاً با یک تأکید همراه است، در برابر مخاطبی آورده می‌شود که در خصوص موضوع تردید دارد؛

ج) جمله انکاری: این نوع که همراه با چند تأکید است، در برابر مخاطبی آورده می‌شود که نسبت به موضوع، انکار دارد (التفتازانی، ۱۴۳۴ق: ۱۸۶).

در این آیه شریفه، دو عبارت «إِنَّ اللَّهَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَإِنَّ اللَّهَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ»، جمله انکاری هستند، اما تأکید در عبارت دوم که مسند به صورت اسم آمده، بیشتر از عبارت اول است که مسند به صورت فعل ذکر شده است. با تدبیر در مضمون عبارت‌ها، درمی‌یابیم که متولد شدن یک فرزند صالح از پدر یا در بین یک امت و خاندان کافر، از ابتدای آفرینش بسیار رایج بوده و نمونه‌های آن در بین پیامبران، بسیار است. پس این عادی بودن و رواج داشتن در قالب فعل که تأکیدش کمتر از اسمیه بودن مسند است، نمود یافته است. اما اینکه مصلحت و حکمت خداوند بر این باشد که فرزند ناخلف و ناصالحی از پدری صالح و مؤمن پا به عرصۀ زندگانی بگذارد تا هشدار و تلنگری در بطن آن نهفته باشد، امری نادر است و خداوند متعال با اسمیه آوردن مسند که تأکیدی دوچندان دارد، بر وقوع آن تأکید کرده است.

نکته دومی که می‌توان برای دو واژه «حی» و «میت» ذکر کرد، این است که این دو واژه به همان معنای حقیقی خود دلالت داشته باشند که در این صورت عبارت «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» به بعثت پس از مرگ و عبارت «مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» به مرگ در این دنیا اشاره دارد. همان‌طور که در آیه قبل ذکر شد، بعثت پس از مرگ همسو با حکمت خداوند در آفرینش هدفمند انسان است و از آنجا که هیچ بنده‌ای نباید به حکمت خداوند کوچک‌ترین شکی داشته باشد، این مورد در قالب جمله‌ای ذکر شده که مسند در آن به صورت فعل است و دربردارنده تأکید نیست. اما در عبارت دوم که مسند به صورت اسم (مُخْرِج) است، دربردارنده تأکید است. مرگ رخدادی است که همگان آن را در این دنیا به چشم خود می‌بینند و خداوند متعال با اسمیه آوردن مسند بر وقوع و فرا رسیدن آن تأکید کرده و به همگان هشدار داده است که نباید از آن غافل شوند.

سوم اینکه چه‌بسا عبارت «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» به تولد دنیایی دلالت داشته باشد که در این صورت «واژه «میت» به معنای نطفه بی‌جان است» (الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۷) و عبارت «مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» به میراندن یک انسان زنده یا به عبارت دیگر به موضوع مرگ دلالت دارد. در این مورد نیز همان تحلیل قبل جای می‌گیرد که در برابر تولد غفلتی صورت نمی‌گیرد، بلکه این غفلت در مورد موضوع مرگ نمود بارزی در بین انسان‌ها پیدا کرده که همراه با تأکید آورده شده است.

وجود ادات تأکید و فعل بودن مسند در جمله اول و اسم بودن آن در جمله دوم بر این اساس است که مخاطب را به منظور و مفهوم مهمی که بیان شد، سوق دهد؛ مفهومی که نمونه‌های آن نیز در طول فصل‌ها و نسل‌ها وجود دارد که در این صورت نقش ارجاعی زبان نمود می‌یابد. اما در دلالت دوم و سوم که به ترتیب موضوع بعثت پس از مرگ و تولد یافتن از نطفه‌ای بی‌جان و به فعلیت رساندن آن که برای همگان شگرف و فراتر از درک است و نوع برخورد برخی انسان‌ها به خصوص در برابر بعثت پس از مرگ به گونه‌ای است که گویا آن را انکار کرده‌اند، نقش عاطفی زبان نمود دارد. بدین صورت که خداوند متعال

خود هم به چگونگی زندگی دنیایی و هم زندگی پس از مرگ کاملاً واقف و آگاه است و قصد دارد که انسان را نیز با این مسئله مهم آشنا سازد. از این مطالب درمی‌یابیم که نقش عاطفی بیشتر در مطالبی نمود پیدا می‌کند که برای مخاطب شگرف است یا اینکه گوینده چنین می‌پندارد که مخاطب از آن مطلب آگاهی ندارد.

۳. «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (الأنفال: ۳۳)

«ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند.»

در این آیه شریفه، واژه «الله» مسندالیه است و مسندها عبارت‌اند از *لِيُعَذِّبَهُمْ* و *مُعَذِّبَهُمْ* که به دو صورت فعل و اسم ذکر شده‌اند. در اینکه چرا دو نوع مسند در این آیه آورده شده، کتاب‌های تفسیر نکاتی را ذکر کرده‌اند که به شرح زیر است:

«عبارت *وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ* کنایه از استحقاق آن قوم برای عذاب است و نیز اشاره‌ای به کرامت پیامبر (ص) می‌باشد» (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۹: ۸۷)؛ بدین شرح که با اینکه آن قوم استحقاق عذاب دارند، وجود مبارک ایشان مانع از فرارسیدن عذاب می‌شود. «اختلاف بین دو تعبیر (*لِيُعَذِّبَهُمْ*) و (*مُعَذِّبَهُمْ*) چنین است که وجود پیامبر به منزله فرصت داشتن آنها برای رهایی از باطل و پیوستن به حق است. به عبارت دیگر تا زمانی که پیامبر در بین آنهاست ممکن است به حق گرایند. پس در این باره مسند به صورت فعل ذکر شده و اما استغفار که زمان و مدتی برای آن در نظر گرفته نمی‌شود به صورت اسم آمده که بر ثبوت و دوام دلالت دارد» (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۴: ۴۴۰).

با توجه به آنچه گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که فعل و اسم بودن مسند به ترتیب بر عدم قطعیت و قطعیت دلالت دارند. بدین شرح که تا زمانی که وجود مبارک پیامبر (ص) در میان آن قوم باشد، گرفتار عذاب الهی نمی‌شوند، ولی این عذاب به طور کلی و قطعی از آنها برداشته نمی‌شود و بدین سبب مسند به صورت فعل (*لِيُعَذِّبَهُمْ*) آمده است تا بر عدم قطعیت دلالت داشته باشد، اما از آنجا که اگر این قوم استغفار کنند و از کفرشان دست بردارند، عذاب الهی به طور کلی و قطعی و برای همیشه از آنها برداشته می‌شود، در این باره

مسند به صورت اسم (مُعَذِّبُهُمْ) ذکر شده است، چراکه اسمیه بودن مسند بر ثبوت و دوام و قطعیت دلالت دارد که این ثبوت و دوام و قطعیت بیان‌کننده نقش ترغیبی است. یاکوبسن معتقد است «هنگامی که جهت‌گیری پیام به سمت مخاطب باشد، نقش ترغیبی زبان غالب است» (یاکوبسن، ۱۹۹۳: ۱۵)، گوینده پیامی را به شنونده منتقل می‌کند که به کنش از سوی شنونده منجر می‌شود. دیگر زبان‌شناسان نیز معتقدند «هنگامی که هدف از کلام جلب مشارکت‌گیرنده یا برانگیختن وی باشد، نقش انگیزشی یا ترغیبی زبان تحقق می‌یابد. این کارکرد زبان در تبلیغات نیز نقش مهمی دارد» (گیرو، ۱۳۸۰: ۲۱). در قسمت دوم این آیه نیز خداوند متعال با بشارت دادن به برداشتن کامل عذاب آن قوم را به استغفار فرا خوانده است و از سوی دیگر، می‌توان گفت که با توجه به تکرار واژه «عذاب» در مفهوم این آیه نوعی توییح و تهدید به عذاب نیز وجود دارد که این تهدید نیز به مثابه ترغیب و تشویق نسبت به دست برداشتن از امری است که این عذاب را محقق می‌سازد و در این صورت نیز نقش ترغیبی زبان نمودی بارز دارد.

۴.۶. تفاوت در خیر با مسندالیه مختلف

۱. «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ، وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى، يَرَأُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (النساء: ۱۴۲)

«منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند؛ درحالی‌که او آنها را فریب می‌دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی‌خیزند، با کسالت برمی‌خیزند؛ و در برابر مردم ریا می‌کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی‌نمایند.»

در این آیه شریفه مسند برای «منافقین» به صورت فعل (یخادعون) و برای ضمیر «هو» که مرجع آن «الله» است به صورت اسم فاعل (خادعهم) آمده است. با نگاهی به کتاب‌های تفسیر در مورد این آیه، نکاتی آشکار می‌شود که با قدری تأمل از این راز پرده برمی‌دارند. از جمله اینکه گفته‌اند:

«واژه (خادع) که اسم فاعل است به معنای غلبه و فائق آمدن بر دیگری است» (الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۵۷۹).

«فعل آمدن واژه «یخادعون» به این نکته اشاره دارد که منافقین در اجرای نقشه‌های شوم خود گاهی به نتیجه می‌رسیدند و گاهی به شکست می‌انجامید» (طنطاوی، بی تا، ج ۳: ۳۵۶). منافقان و کسانی که به یگانگی خداوند کفر می‌ورزیدند، همواره به دنبال کارشکنی بودند و در این زمینه به طرح نقشه‌های شومی دست می‌زدند که در پاره‌ای مواقع هم به پیروزی‌های مقطعی و موقتی می‌رسیدند و در بسیاری از مواقع نقشه‌های شومشان در هم شکسته می‌شد و همان چند باری هم که به گمان خودشان پیروز می‌شدند، این پیروزی و شادکامی موقت، از جانب خداوند مقدمه‌ای برای به ذلت کشاندنشان بود. پس غلبه یافتن خداوند متعال بر آنها همیشگی است. از این رو خداوند متعال در وصف منافقان از فعل «یخادعون» استفاده کرده است تا دال بر بی‌ثباتی این طرح و نقشه‌ها و پیروزی‌های موقتی آنها باشد و برای خود که قدرتش فوق همه قدرتها و اراده‌اش فوق همه اراده‌هاست، اسم فاعل (خادع) آورده که هم اسمیه بودن این مسند دال بر ثبوت و دوام است و هم در خود اسم فاعل غلبه و نیرویی نهفته است که بر غلبه و قدرت قهریه خداوند دلالت دارد.

«در این آیه شریفه در مورد لفظ «خادعهم» می‌توان گفت استعاره تبعیه به کار برده شده است، به این صورت که واژه (خادعهم) استعاره آورده شده برای لفظ (قابلهم)» (ابن عاشور، بی تا: ۲۷۸)، چراکه در ذات پاک خداوند هیچ‌گونه نیرنگی وجود ندارد. آوردن لفظ «خادعهم» به جای «قابلهم» در علم بدیع، "مشاکله" نامیده شده که هدف از آن تلمیح به همان لفظ «قابلهم» است (ابن عاشور، بی تا: ۲۷۸) بر این اساس در این عبارت نقش ادبی زبان نمود می‌یابد. نقش ادبی یکی دیگر از نقش‌های زبانی تلقی می‌شود که در علم بیان و بدیع نمود پیدا می‌کند. در این نقش جهت‌گیری پیام به سوی خود پیام است. «یاکوبسن این کارکرد را همچون رابطه میان پیام و خودش تعریف می‌کند. نمونه برجسته کارکرد زیباشناختی در آثار هنری دیده می‌شود. جایی که مرجع پیام، خود پیام است و این پیام دیگر ابزار ارتباط نیست، بلکه موضوع، آن است» (گیرو، ۱۳۸۰: ۲۲). ایجاد زیبایی در کلام، نقش مهم و حائز اهمیتی در زبان به‌شمار می‌آید. «گوینده برای تأثیر بیشتر کلام خود به آراستن کلام خود می‌پردازد» (باقری ۱۳۷۳: ۱۰۵). نقش ادبی زبان می‌تواند محمل و مرکبی برای

دیگر نقش‌های زبانی باشد که در این مورد مرکبی برای نقش عاطفی زبان است. بدین صورت که خداوند متعال نه تنها به کافران، بلکه به همگان گوشزد کرده که نقشه‌های شوم آنها راه به جایی نخواهد برد و در مقابل قدرت ثابت و همیشگی خداوند درهم شکسته خواهد شد. منافقان همواره بر این فکر بوده‌اند که می‌توانند به وسیله اندیشه‌های باطل خود، به هدفشان برسند، اما خداوند متعال با استفاده از اسم آوردن لفظ (خادع) برای خود و فعل آوردن آن (یخادعون) و با به‌کارگیری نقش ادبی زبان که از خلال آن نقش عاطفی زبان نیز بروز پیدا کرده، سعی داشته است تا همگان را با این مهم آشنا و آگاه سازد.

۲. «أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» (الواقعة: ۵۹)

«آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟»

در این آیه شریفه دو واژه «أَنْتُمْ» و «نَحْنُ» مسند‌الیه و دو واژه «تَخْلُقُونَهُ» و «الْخَالِقُونَ» مسند هستند. در عبارتی که دربارهٔ بندگان است، مسند به صورت فعل و در عبارتی که مربوط به حق تعالی است، مسند به صورت اسم فاعل ذکر شده است. کتاب‌های تفسیر ذیل این آیه و معنی و مفهوم آن به ذکر نکاتی پرداخته‌اند که از این قرار است:

«هر فردی خودش می‌داند که نقشش در روند خلقت، فقط مرحلهٔ اولیه یعنی گذاشتن نطفه در رحم زن است و دیگر هیچ دخالتی در روند آفرینش ندارد و همه آنچه صورت می‌پذیرد به اذن و خواست خداوند است» (فضل‌الله، ۱۴۱۹ق: ۳۳۸).^۱

بنابر آنچه از کتاب‌های تفسیر نقل شد، از آنجا که نقش بندگان و تأثیر آنها، نقش و تأثیری گذرا و موقتی است، مسند در عبارتی که مربوط به آنهاست، به صورت فعل آمده است تا نشان از این گذرا بودن داشته باشد و آنجا که مسند مربوط به نقش و تأثیر خالق حقیقی است، به صورت اسم فاعل آورده شده است تا ثبوت و همیشگی بودن این نقش و تأثیر را نشان دهد. در خصوص اسم و فعل بودن مسند، می‌توان اشاره‌ای نیز به نظر زمخشری در *الکشاف*

۱. و همچنین رک: مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۷: ۲۲۷؛ حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۹: ۳۳۱.

داشت. همان‌گونه‌که در آیه ۱۹ سوره مبارکه الملک ذکر شد، ایشان معتقدند که فعل آمدن مسند بر فرعی بودن یک موضوع و اسم آمدن آن بر اصلی بودن آن موضوع دلالت دارد (الزمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۵۸۱). در این مورد نیز تأثیر و نقش بندگان نقش و تأثیری فرعی و ناچیز است که همین تأثیر ناچیز نیز به خواست خداوند است که اگر او مصلحت نمی‌دید، محقق نمی‌شد، ولی تأثیر و نقش خداوند تأثیر و نقشی اصلی است که تا او نباشد خلقتی صورت نمی‌گیرد. پس در این آیه نیز فعل آمدن و اسم آمدن مسند به ترتیب بر فرع و اصل بودن دلالت دارد. وقتی در خصوص این آیه نقش‌های زبانی را از نظر می‌گذرانیم، نقش ارجاعی نمود می‌یابد. یکی از ابعاد نقش ارجاعی زبان، برجسته‌سازی پیام به وسیله عناصر و اسلوب به کار برده شده در عبارات است (یاکوبسن، ۱۹۹۳: ۴۴). در این آیه شریفه خداوند متعال در ابتدا با استفاده از استفهام انکاری با جدیت تمام دخالت نداشتن انسان را در روند خلقت و بلکه به طور کلی ناچیز بودن قدرت آنها را در برابر قدرت خود، یادآور شده است و از آنجا که در زبان عربی اگر متکلم/نویسنده هدفش تأکید و اژه‌ای باشد آن را در ابتدای کلام می‌آورد، در این آیه شریفه خداوند سبحان با آوردن واژه (انتم) بلافاصله بعد از همزه استفهام (أ) و آوردن ضمیر «نحن» در ابتدای جمله دوم، به رد دخالت انسان و ثبات خود پرداخته است و در نهایت فعل آمدن مسند برای انسان‌ها و اسم آمدن آن برای خداوند حکیم، تأکیدی دوباره و مهر تأییدی است بر اینکه همه امور در جهان هستی به دست خداوند است و تا او نخواهد، عملی صورت نمی‌گیرد. در واقع همین یک آیه کوچک با اسالیب و مضمون بسیار مهم و شگرف خود، بر آن است تا انسان را از غرور پوشالی و پوچ خود دور سازد و او را یادآور شود که «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (الانفطار: ۶). «ای انسان چه چیز تو را نسبت به پروردگارت مغرور ساخته است؟»

با مراجعه به قرآن کریم آیاتی مشابه این آیه به چشم می‌خورد که در آنها مسندالیه‌ها و مسندهای مختلفی ذکر شده که یکی به صورت فعل و دیگری به صورت اسم آمده که در آنها نیز نقش ارجاعی زبان همچون آیه قبل نمود یافته است. در این مجال تنها به ذکر این آیات بسنده می‌کنیم:

۳. «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» (الواقعة: ۶۴)

«آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟»

۴. «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ» (الواقعة: ۶۹)

«آیا شما آن را از ابر نازل کرده‌اید یا ما نازل می‌کنیم؟»

۵. «أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ» (الواقعة: ۷۲)

«آیا شما درخت آن را آفریده‌اید یا ما آفریده‌ایم؟»

۶. ۵. تفاوت در صلهٔ موصول

۱. «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران: ۱۳۴)

«همان‌ها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از

خطای مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

در این آیه صله‌ها عبارت‌اند از: يَنْفِقُونَ، الْكَاطِمِينَ وَالْعَافِينَ که اولین آنها به صورت فعل و دو تای دیگر به صورت اسم آمده‌اند. «اسم فاعل بر استمرار دلالت دارد اما از آنجا که انفاق امری همیشگی و ثابت نیست بلکه تجدد دارد، به صورت فعل آمده است که بر حدوث و تجدد دلالت می‌کند و اسم آمدن (عفو) نیز بدین دلیل است که این صفت به کظم غیظ) شباهت بیشتری دارد تا به (انفاق)» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۷۲).

«آوردن «عفو» به منزلهٔ احتراست^۱ و تکمیل صفت (کظم غیظ) است، چراکه ممکن است گاهی پشیمانی بر آن متعرض شود، پس بدین دلیل خداوند متعال صفت «عفو» را بعد از آن ذکر کرده است تا به منزلهٔ تأکید باشد» (ابن عاشور، بی تا، ج ۳: ۲۲۱).

همان‌طور که کتاب‌های تفسیر اشاره داشته‌اند، انفاق امری است تجددپذیر و هر شخصی

۱. احتراست آن است که در کلامی که موهم خلاف مقصود باشد کلامی دیگر وارد کنند که رفع آن ابهام و ابهام کند (التفتازانی، ۲۰۱۳: ۴۹۸).

در طول زندگی خود گاهی به علت تمکن مالی بدان می‌پردازد و سپس تا مدتی از آن فاصله می‌گیرد، پس بدین سبب خداوند متعال آن را در قالب فعل ذکر کرده، ولی از آنجا که «کظم غیظ» و «عفو» دو صفتی‌اند که دستور و حکم الهی بر آن است که هر شخصی باید این دو صفت را در خود نهادینه کند، در قالب اسم ذکر شده‌اند. در این آیه خداوند متعال درصدد است تا بندگانش را از آنچه در نزد او پسندیده و دارای منزلت است، آگاه سازد. بدین سبب به انسان‌ها گوشزد کرده آنچه باید ثابت و همیشگی و در آنها نهادینه شده باشد، غیر از امور مادی است و آن توجه به اموری است که به هیچ وجه نیازمند دارا بودن و قدرت مالی داشتن نیست که در این آیه موضوع از خودگذشتگی و بخشش دیگران است، پس خداوند سبحان بدین گونه همگان را به این خصلت نیکو فرا خوانده و انسان‌ها را از درجه و منزلت آن در نزد خود آگاه ساخته است. بنابر آنچه اسلوب عدول به کار برده شده در این آیه به دست می‌دهد، نقش عاطفی زبان نمودی بارز پیدا کرده است.

۲. «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكُتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (البقره: ۱۷۷)

«نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنید؛ (و تمام گفتگوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید؛ بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب (آسمانی)، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند؛ نماز را برپا می‌دارد و زکات را می‌پردازد؛ و (همچنین) کسانی که به عهد خود- به هنگامی که عهد بستند- وفا می‌کنند؛ و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می‌گویند؛ و (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛) و اینها هستند پرهیزکاران.»

در این آیه شریفه ابتدا صله‌ها در قالب فعل آمده‌اند که عبارت‌اند از: **آمَنَ، آتَى، أَقَامَ**، ولی در ادامه خداوند متعال از صله‌هایی که در قالب اسم فاعل آمده‌اند، استفاده کرده که عبارت‌اند از: **الْمُؤْفُونَ، الصَّابِرِينَ**. وقتی به مضمون و معنای آیه و این واژه‌ها می‌نگریم، به این نتیجه می‌رسیم که خدای سبحان در وصف مؤمنان و نیکوکاران پس از ذکر پاره‌ای اعمال، به ذکر پاره‌ای از اخلاقیات پرداخته، از آن جمله وفای به عهد و صبر در باسء و ضراء و صبر در برابر دشمن است و آنچه مربوط به اعمال است به صورت فعل و آنچه مربوط به اخلاقیات است، در قالب اسم فاعل آمده است.

«بخشش مال و برپا کردن نماز و پرداخت زکات از جمله اعمالی هستند که در ذات خود مطلوب شمرده می‌شوند و تجدیدپذیرند یعنی اینکه واجب نیست به صورت مداوم و پیوسته صورت گیرند، اما وفای به عهد و صبر فضایی هستند که واجب است دائم و پیوسته باشند نه اینکه گاهی بدان‌ها عمل شود و گاهی ترک شوند» (أبوزهره، بی تا، ج ۱: ۵۱۷).

در واقع خداوند متعال با استفاده از ویژگی‌ای که اسمیه و فعلیه بودن به الفاظ بخشیده‌اند، به دسته‌بندی آنها پرداخته است. بدین گونه که پرداخت زکات و انفاق و اقامه نماز چنین نیست که همگان باید به صورت پیوسته و مداوم و لحظه به لحظه به آنها عمل کنند، بلکه امری منقطع و تجدیدپذیرند که فعل بودن این کلمات گویای این تجدیدپذیری است. اما وقتی از وفای به عهد و صبر سخن به میان می‌آید، همیشه و همه جا و نزد هر کسی از آنها به عنوان فضیلت یاد می‌شود؛ فضیلتی که بنابر دستور الهی و ویژگی‌های انسانی، در همه حال چه سختی و چه آسایش، چه در حال بی‌نیازی و چه در فقر هر انسانی باید خود را بدان‌ها متصف کند. پس خداوند متعال این الفاظ را در قالب اسم فاعل آورده است تا بر ثبوت و همیشگی بودن این فضایل در جان و روح هر انسان مؤمن و نیکوکاری دلالت داشته باشد. در این آیه خداوند متعال حقایقی را به انسان گوشزد کرده که خود نسبت به آنها کامل‌ترین آگاهی را دارد و با استفاده از اسلوب عدول بین اسم و فعل انسان‌ها را با درجه و ارزش و منزلت آن امور در نزد خود آشنا ساخته است. بدین صورت که در ابتدا همگان را به یک حقیقت کلی سوق داده و در انتها نیز بار دیگر به دسته‌بندی دیگری پرداخته و برخی امور

پسندیده در نزد خود را از برخی دیگر تمییز داشته و با آوردن هر کدام از آنها در قالب فعل و اسم، انسان‌ها را به چگونگی متصف شدن به این دستورها و احکام الهی رهنمود شده است، پس در نتیجه این آیه شریفه در بردارنده نقش عاطفی زبان است.

۳. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (الانعام: ۱۱۷)

«پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه گشته‌اند، آگاه‌تر است؛ و همچنین از کسانی که هدایت یافته‌اند.»

کسانی را که خداوند متعال هدایت می‌کند و در مسیر حق قرار می‌گیرند، این حق در قلب و روحشان رسوخ کرده و ثبت شده است. پس این‌گونه است که خداوند متعال هدایت این گروه را در قالب اسم (المهتدین) بیان کرده است. اما کسانی که با وجود تمام حجت‌های الهی که برای آنها محقق شده، از راه حق خارج شده و به ضلالت گرویده‌اند، در قالب لفظ «یضل» توصیف شده‌اند، زیرا تجدد و حدوث که از ویژگی‌های فعل است، گویای حال آنهاست، بدین‌گونه که آن باطلی را که حق می‌پندارند، ماهیتش بر آنها نمایان خواهد شد و دوامی برایش نیست و حتی اگر در این دنیا به انکار آنچه حق و حقیقت است بپردازند، در سرای آخرت حجاب‌ها از مقابل دیدگان‌شان کنار خواهد رفت و چهره حق آشکار خواهد شد، پس سرانجام باطلی که به آن گرویده‌اند، هیچ ثبات و پایداری‌ای برای آن نیست. خداوند سبحان به همگان گوشزد کرده که تنها با پیروی از او و در زیر سایه او می‌توانند به رستگاری برسند و هر راهی جز او به گمراهی و نابودی ختم خواهد شد. پس بدین‌گونه همگان را به قدم گذاشتن در مسیری تشویق کرده که برای آنها هدایت واقعی و همیشگی را به‌همراه خواهد داشت و بدین‌صورت نقش ترغیبی نمود یافته است.

با مراجعه به قرآن کریم نمونه‌های دیگری همچون این آیه به چشم می‌خورد از جمله:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (النحل: ۱۲۵)

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر

است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او به هدایت‌یافتگان داناتر است.»

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (القلم: ۷)

«پروردگارت بهتر از هر کس می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده، و هدایت‌یافتگان را نیز بهتر می‌شناسد.»

۴. «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (الفاتحة: ۷)

«راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی؛ نه کسانی که بر آنان غضب کرده‌ای؛ و نه گمراهان.»

در این آیه برای موصول (الذین) دو صله آمده که یکی به صورت فعل (أنعمت) و دیگری به صورت اسم فاعل (الضالین) است. فعل بودن واژه «أنعمت» می‌تواند بر استمرار رحمت و بخشش باری تعالی دلالت داشته باشد. انسان از آغاز آفرینش در زیر پر تو حق تعالی نمو یافته و این پر تو رحمت به صورت مستمر بر آنها تاییده است. دیگر نکته‌ای که در این مجال می‌گنجد، این است که خداوند متعال منبع رحمت و بخشش است و بندگان به اندازه لیاقت، اطاعت و خلوص نیتی که دارند، از این منبع بی‌کران بهره‌مند می‌شوند، نه اینکه خداوند متعال به یکی زیاد و به دیگری کمتر بخشش داشته باشد، اما انسان‌ها باید با خلوص در اطاعت و ایمانشان و اعتقادشان، خود را به این منبع بی‌کران نزدیک سازند و از آن بهره‌مند شوند که این بهره‌مندی برای هر کدام از انسان‌ها مقدار متفاوتی دارد و دارای تجدد و حدود است. در مقابل، اسم بودن واژه (ضالین) می‌تواند بر ثبوت و رسوخ باطل در جان کافران دلالت داشته باشد. می‌توان گفت این ظرفیت معنایی که فعل بودن و اسم بودن صله‌ها در خود دارند، نموددهنده نقش عاطفی زبان در این آیه هستند.

۵. «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَبْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَّقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ» (التوبة: ۴۳)

«خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می‌کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند).»

عدول در این آیه شریفه بین دو صله‌ای رخ داده که یکی در قالب فعل (صدقوا) و دیگری

در قالب اسم فاعل (کاذبین) آمده است. این آیه در مورد گروهی از منافقان است که نزد پیامبر (ص) آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان تبوک معذور دارد، و پیامبر (ص) به این عده اجازه داد. خداوند متعال با به‌کارگیری فن عدول بین دو صله «صدقوا و کاذبین» به توصیف این گروه پرداخته است؛ بدین صورت که در میان این گروه کسانی بودند که دروغ و دورویی در روح و قلبشان رسوخ یافته و ثبت شده بود که خداوند متعال از آنها در قالب اسم فاعل (کاذبین) یاد می‌کند و گروه دیگر کسانی بودند که در حرف‌هایشان صداقت یافت می‌شد نه اینکه روح و قلبشان با صداقت عجین شده باشد و لحظه‌ای از آنها دور نشود، پس بدین سبب باری تعالی از این گروه در قالب فعل (صدقوا) یاد می‌کند. کتاب‌های تفسیر نیز در این باره مطالب ارزشمندی ارائه داده‌اند از جمله اینکه گفته شده است: «سبب اینکه در این آیه شریفه لفظ «صدقوا» به صورت فعل و لفظ (کاذبین) به صورت اسم فاعل آمده است، این است که اسم فاعل در بیشتر مواقع بر ثبوت و رسوخ معنای آن لفظ در جان شخص است ولی فعل بر این ثبوت و رسوخ دلالت نمی‌کند...» (ابن عاشور، بی تا، ج ۲۰: ۱۳۲).^۱

در این آیه خداوند متعال با به‌کار بردن دو واژه «صدقوا» و «کاذبین» در قالب فعل و اسم و با توجه به ویژگی‌هایی که برای آن دو برشمرده شد، چهره حقیقی این دو گروه را برای پیامبرش نمایان ساخته که نقش عاطفی زبان را در بردارد. آیه دیگری که به مانند آیه قبل عدول در آن بین اسم و فعل رخ داده، آیه ۳ سوره مبارکه عنکبوت است:

«وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (العنکبوت: ۳)

«ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم)؛ باید علم خدا درباره کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد.» علاوه بر آنچه در آیه قبل گفته شد، در این آیه بحث رعایت فاصله نیز شایان ذکر است،

۱. همچنین ر.ک: زحیلی، ۴۱۸ق، ج ۱۰: ۲۳۱؛ فخر رازی، ۴۲۰ق، ج ۱۶: ص ۵۷ حائری تهرانی، ۱۳۷۷، ج ۵: ۱۴۳.

بدین گونه که وقتی به سوره مبارکه عنکبوت می‌نگریم و در آیات قبل و بعد این آیه تدبر می‌کنیم، می‌بینیم که آن آیات نیز به اسم فاعل ختم شده‌اند که آوردن فعل «کذبوا» در این آیه، در ریتم آیات و فاصله‌ها اختلال ایجاد می‌کرد.

۷. نتیجه

بررسی‌های صورت گرفته در بخش‌های مختلف این پژوهش بیانگر این است که چنین چینش بی‌نظیری از واژگان و اسلوب بلاغی قرآن کریم، از مصدری ربانی سرچشمه می‌گیرد و اعجاز بیانی را که همگان بر آن اتفاق نظر دارند، نمودی بارز می‌بخشد.

اسلوب بلاغی عدول بین اسم و فعل و یافته‌های نوین زبان‌شناسی در ابعاد گوناگون خود بیان‌کننده اعجاز بیانی قرآن کریم است که به صورت فهرست‌وار به بیان این ابعاد می‌پردازیم. از جمله اینکه:

- یکی از ویژگی‌هایی که اسم فاعل به الفاظ می‌بخشیده، ایجاد مبالغه در معنا و مضمون است؛

- از میان دلالت‌هایی که برای فعل و اسم برشمرده‌اند، در آیات بررسی شده تجدد و حدوث برای فعل و ثبوت برای اسم بیشترین نمود را دارند؛

- در برخی آیات عدول از فعل به اسم یا برعکس، بر اصل و فرع بودن مضامین دارد، بدین شکل که الفاظی که در قالب فعل آمده‌اند، دارای معانی فرعی و ثانویه و الفاظی که در قالب اسم فاعل یا اسم مفعول آمده‌اند، دارای معانی اصلی و اولیه‌اند.

- در برخی آیات، عدول علاوه بر اینکه معنا را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به سبب رعایت فواصل آیات نیز است.

- در بررسی آیاتی که در بردارنده عدول هستند، به نظر می‌رسد الفاظی که در قالب اسم آمده‌اند، در توصیف خداوند و الفاظی که در قالب فعل آمده‌اند، در توصیف بندگان است.

- نقش‌های شش گانه زبان گاهی با یکدیگر همپوشانی داشته و امکان دارد در مواردی بیش از یک نقش نمود پیدا کند.

- نقش ترغیبی زبان، از نیروهای درونی انسان برای رفع نیازها و احساس کمبودها پرده برمی‌دارد که خود نیروزا و انگیزه‌بخش و حرکت‌آفرین است.
- نقش ترغیبی و سایر نقش‌ها همچون نقش عاطفی، بازدارنده و تعالی‌بخش رفتار است.
- نقش عاطفی برخلاف نقش ترغیبی که شنونده‌محور است، بر گوینده تمرکز دارد.
- نقش عاطفی زبان حالات روحی و روانی و به‌عبارتی دیگر من‌های خود نویسنده و گوینده را به تصویر می‌کشد تا از رهگذر بیان تجربه‌های شخص و خوداظهاری‌ها، نقش سازنده خود را بنمایاند.
- نقش ادبی همواره مرکبی برای دیگر نقش‌های زبانی است.
- در نقش ارجاعی زبان، موضوع قابل درک و قصد انتقال مفاهیم خاص جزء بنیان‌های این نقش زبانی است.
- وقتی که تکیه بر حال و مقام باشد و آن دو مهم‌ترین نقش را بازی کنند، نقش ارجاعی زبان برجسته می‌شود.

کتابنامه

– قرآن الکریم.

١. آلوسی، سید محمود (١٤١٥ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
٢. ابوزهره، محمد (بی تا). *زهره التفاسیر*، بیروت: دارالفکر.
٣. ابوحیان، محمد بن یوسف (١٤٢٠ق). *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دارالفکر.
٤. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا). *التحریر و التنویر*، بیروت: مؤسسه التاریخ.
٥. باقری، مهری (١٣٧٣). *مقدمات زیان شناسی*، تهران: دانشگاه پیام نور.
٦. التفتازانی، سعدالدین (١٤٣٤ق). *المطول*، المحقق: عبدالحمید الہنداوی، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالکتب العلمیه.
٧. حائری تهرانی، میر سید علی (١٣٧٧). *مقتنیات الدرر*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
٨. حقی بروسوی، اسماعیل (بی تا). *تفسیر روح البیان*، الطبعة الاولى، بیروت: دارالفکر.
٩. الخالدي، صلاح عبدالفتاح (٢٠٠٠). *إعجاز القرآن البیانی و دلائل مصدره الربانی*، عمان: دار عمار للنشر والتوزیع.
١٠. زحیلی، وحده بن مصطفى (١٤١٨ق). *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، ط ٢، بیروت: دارالفکر المعاصر.
١١. الزمخشري، محمود (١٤٠٧ق). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتب العربی.
١٢. السامرائی، فاضل صالح (بی تا). *معانی النحو*، القاهرة: شركة العاتک لصناعة الكتاب.
١٣. شعیری، حمیدرضا (١٣٩١). *مبانی معناشناسی نوین*، چ سوم، تهران: سمت.
١٤. الطباطبائی، سید محمدحسین (١٤١٧ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین حوزة علمیه قم.

۱۵. طنطاوی، سید محمد (بی تا). *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، قاهره: دار نهضة مصر للطباعة و النشر.
۱۶. العلوی، یحیی (۱۴۳۳ق). *الطراز*، تحقیق: عبدالحمید هنداوی، قم: ذوی القربی.
۱۷. فخر رازی، محمد عمر (۱۴۲۰ق). *التفسیر الکبیر*، الطبعة الثالثة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. فضل الله، سید محمدحسین (۱۴۱۹ق). *تفسیر من وحی القرآن*، الطبعة الثانية، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر.
۱۹. کاشانی، فتح الله (۱۴۲۳ق). *زبدة التفاسیر*، قم: بنیاد معارف اسلامی.
۲۰. گیرو، پی یر (۱۳۸۰). *نشانه‌شناسی*، ترجمه محمد نبوی، تهران: آگاه.
۲۱. مدرسی، محمدتقی (۱۴۱۹ق). *من هدی القرآن*، تهران: دار محبی الحسین.
۲۲. مغنیة، محمدجواد (۱۴۲۴ق). *تفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۲۳. یاکویسن، رومن (۱۳۸۰). *شعر و شعرشناسی*، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.
۲۴. ----- (۱۹۹۳). *النظریة الألسنیة*، ترجمه: فاطمة الطبال برکة، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع.